

وقتی جعل تاریخ، تاریخ نگاری نمایانده میشود «درپاسخ به میر فطروسها در چند چهره»



احمد افرادی

afradi@gmx.de

دکتر جلیل دوستخواه : « نگارنده [دکتر دوستخواه] در برخورد با منتقد کار خود [علی میرفطروس] ، به شیوه‌ی ابتکاری‌ی تازه‌ای دست‌یافته‌است که بر پایه‌ی آن، می‌توان مخاطب را هم "دوست"، "دوست بزرگوار" و مانند آن خواند و خطاب خود بدو را با " درود فراوان و آرزوی سلامتی و سرفرازی" برای او آغاز کرد و با "آرزوی خجستگی های فراوان در هفتاد و پنجمین سال تولد" و "عرض پوزش و احترام" و مهر واژه‌ی "دوستدار" پیش از امضا، به پایان رساند و در همان پیام، بدترین دشنام‌ها و ناسزاها را بی‌دریغ و با گشاده‌دستی‌ی هرچه تمامتر، نثار او کرد و فراتر از آن، تهمت‌هایی یکسره ساختگی و با درون‌مایه‌ای خندستانی بر او برشمرد و در آخر کار هم، نعل وارونه زد و با طلب‌کاری، در پوشش زشت‌ترین پرونده‌سازی‌ها، به منظور هراس‌افکنی در دل مخاطب، از "تبعات حقوقی و قانونی این گونه اتهامات خطرناک «ضد امنیتی»» دم زد! (چشم همه‌ی شیفتگان فضل و کمال "حضرت استادی" روشن!)

همزمان با نشر بخش چهارم نقد « آسیب رسانی به حافظه ی تاریخی»، نوشته ای تحت عنوان « در باره ی " آسیب رسانی به حافظهء تاریخی " حسن اعتمادی، گویا نیوز چهارشنبه ۳۰ بهمن ۱۳۸۷ » نظرم را جلب کرد.

از آن جا که ادبیات نوشتاری و شیوه ی پاسخگویی آقای میرفطروس برایم کاملاً آشنا است ، با خواندن همان چند سطر آغازین نوشته (به ویژه سو تیترها) جای پای نوشتاری ایشان را ، در آن به وضوح دیدم . و احساس کردم که آقای میرفطروس، در نگارش آن نوشته و یا بسیاری از بخش هایی آن دخیل بوده است. (گرچه نام یکی از دوستداران آقای میر فطروس، بر تارک آن نوشته آمده است)

مرور سطرهای بعدی مقاله و مشاهده ی برخی موضوعات مطروحه در آن ، تردیدی برای من باقی نگذاشت که آن نوشته به منظور ایجاد « گرد و خاک» در فضای نقد کتاب « آسیب شناسی یک شکست » قلمی شده است.

در واقع ، قصد نویسنده (یا نویسندگان) نوشته ی مذکور آن بوده است که :
۱- ذهن خواننده از فضای نقد « کتاب آسیب شناسی یک شکست» منحرف شود و (در نتیجه) خطاها ، ناراستی ها ، جعل و تحریف های تاریخی کتاب مذکور، در محاق فراموشی افتد .

۲ - نگارنده، متأثر از جو « هو » و « جنجال » آن نوشته (به جای پی گیری نقد کتاب « آسیب شناسی یک شکست ») در مقام پاسخگویی برآید .

گذشته از شیوه ی نگارش و زبان نوشته ی مذکور (که گفتم، برایم کاملاً آشنا است) ، سابقه ی دیگری هم در کار بود، تا این گمان در من تقویت شود که نویسنده ی آن نوشته ، کسی جز آقای علی میرفطروس نباید باشد .

چرا چنین گمان بردم و آن سابقه چه بوده است :

واقعیت آن است که آقای میرفطروس ، سال ها ، با نام مستعار به منتقدینش پاسخ می داد و در آن پاسخ ها نه تنها ، برای خود شأن ادبی می تراشید ، بلکه ضد اخلاقی ترین شیوه ها را ، در تخریب شخصیت منتقدینش و (در نتیجه) مرعوب و از میدان به در کردن آن ها به کار می گرفت .

از آن جا که ، چند سال پیش (در نوشته ای تحت عنوان « آوازه گری، تحریف و ذهن مخدوش تاریخی آقای علی میرفطروس ») این ترفند آقای میرفطروس را افشاء کرده ام ، حال ایشان می کوشد ، همان شیوه ی پاسخگویی مبتنی بر توهین و تخریب و تهدید (و همزمان گرم کردن بازار خود) را - این بار - با استفاده از نام دوستان و مریدانش پیش برآورد . برای آن که عریضم را مستند کنم، مجبورم به عقب برگردم و نمونه پیش رو قرار می دهم .

در بخشی از مقاله « آوازه گری ، تحریف و ذهن مخدوش تاریخی آقای علی میرفطروس » ، نوشتم :

« « ترفند دیگر آقای میرفطروس (در رویارویی با نقد هایی که، به بیانات و نوشته های ایشان با دیدی انتقادی می نگرند) پاسخ دادن با نام اشخاص دیگری است، که اولاً - خود را، تلویحاً از مریدان و طلبه های آقای میرفطروس به خواننده معرفی می کنند ثانیاً- عموماً به مدارک تحصیلی بالا تشخص می یابند. ثالثاً - چونان محصولات یک بار مصرف، یک بار و فقط یک بار در صحنه مجادلات ادبی ظاهر شده و سپس برای همیشه به تاریخ خانه اشباح بر می گردند. در واقع آقای میرفطروس، از زبان فضایی که وجود خارجی ندارند، برای خود به آوازه گری می پردازد . در هفته نامه " نیمروز، شماره ۴۲، جمعه ۶ تیرماه ۷۶، ص ۳۳ " از شخصی به نام دکتر مسعود حاتمی، مقاله ای تحت عنوان " بی پروایی و بی اطلاعی در نقد تاریخ " چاپ می شود . این مقاله، پاسخ تند و تیز و توهین آمیز، به منتقدی است که جرأت کرده است به نقد نوشته ای از آقای میرفطروس بنشیند.

تا این جای داستان با موردی چندان غیرعادی و نامتعارف رو به رو نیستیم . شخصی آقای میرفطروس را به نقد می کشد و قلمزن ثالثی (که به اصطلاح از شیفتگان آقای میرفطروس است و از قضا، تیترا دکترا! را هم یدک می کشد) در نقدی هتاک، در مقام پاسخگویی و دفاع از جناب تاریخ نگار برمی آید.

اما مطلب آن جا جالب و حیرت آور می شود که بدانیم، دکتر مسعود حاتمی اصلاً وجود خارجی ندارد ؛ بلکه این جناب دکتر!، همان آقای میرفطروس است که با استفاده از این نام (و نامهای دیگری از این دست) کارزار تبلیغاتی برای خود به راه انداخته است ؛ چرا که نوشته ی دکتر مسعود حاتمی، بعدها با حذف چند سطر و پاک شدن « رد پا » و نام دکتر مسعود حاتمی ، تحت عنوان " بی پروایی در نقد تاریخ " ، جزو آثار قلمی آقای میرفطروس، زینت بخش کتاب « هفت گفتار ، صص ۴۱ - ۴۲ » می شود.

گفتم که، آقای میرفطروس ، با استفاده از شگردهایی این چنین، می کوشد بازار خود را (در دنیا ی ادب و فرهنگ فارسی) رونق دهد و برای خود شأن و مقامی همسنگ بزرگان فرهنگ و ادب فارسی دست و پا کند. ببینیم این « بازار گرمی ادبی » تا به کجا کشیده می شود.

در مقاله " بی پروایی و بی اطلاعی در نقد تاریخی " ، که به نام دکتر مسعود حاتمی (و در واقع ، به قلم آقای میرفطروس) در هفته نامه ی نیمروز چاپ شده است ، می خوانیم:

" مقاله حاضر ضمن پاسخگویی به بی پروایی ها، بی اخلاقی ها و بی اطلاعی های منتقد، در عین حال ادای دینی است به صادق هدایت، سعیدی سیرجانی، استاد عبدالحسین زرین کوب و میرفطروس، زیرا جان بیدار ما ، روشن از همت بلند آنان و دیگر عزیزان است." نیمروز، شماره ۴۲، ص ۳۳

یعنی دکتر مسعودحاتمی (یا همان آقای میرفطروس) به خواننده گوشزد می کند که اولاً- این مقاله ادای دینی است به بزرگان فرهنگ و ادب فارسی که آقای میرفطروس هم در شمار آنان است. ثانیاً- بدانیم و به خاطر بسپاریم که آقای میرفطروس، همسنگ صاحب نامانی چون صادق هدایت و عبدالحسین زرین کوب و... است . ثالثاً- چنانچه من خواننده ، جان بیداری داشته باشم، بی هیچ چون و چرا، آقای میرفطروس هم همراه با دیگر بزرگان فرهنگ و ادب فارسی، در روشنی این جان بیدار دخیل است !

رابعاً- در شأن آقای میرفطروس نیست که به نقدهایی از این دست پاسخ گوید، چرا که لشگری از ادبا و فضیلتی آماده به خدمت، در رکاب او وجود دارد که به شاگردیش افتخار کرده و به جای او حق قلمزن هایی را (که بخواهند نسبت به حضرت استادی! اسانه ادب کنند) کف دست شان می گذارد.

البته، پس از چند سال، که آب ها از آسیاب افتاد و تأثیر تبلیغاتی آن ترفند کم رنگ شد، دکتر مسعود حاتمی به تاریخخانه ی اشباح برگشت و مقاله ی " بی پروایی در نقد تاریخ"، این بار به نام نویسنده ی حقیقی اش (یعنی آقای میرفطروس) زینت بخش کتاب « هفت گفتار » ایشان شد.

البته، آقای میرفطروس، در به کارگیری شیوه های تبلیغی از این دست آن قدر خبره شده است که در عبارت مذکور (پس از نام استاد عبدالحسین زرین کوب) نام خود را حذف کند. با هم بخوانیم :

« مقاله حاضر ضمن پاسخگویی به بی پروایی ها، بی اخلاقی ها و بی اطلاعی های منتقد، در عین حال ادای دینی است به صادق هدایت، سعیدی سیرجانی، **استاد عبدالحسین زرین کوب**، **که جان بیدار ما**، روشن از همت بلند آنان و دیگر عزیزان است. » « هفت گفتار، علی میرفطروس، چاپ اول، صص ۴۱- ۴۲ » پایان نقل قول

تجربه ی شخصی من - از نوشته های آقای میرفطروس - مؤید این واقعیت اسفبار است که ایشان، هرگاه با نقدی جدی بر کارهایش رو به رو می شود، ناتوانی اش را در پاسخگویی، نه تنها با توهین و افترا و پرونده سازی جبران می کند، بلکه در استفاده از ضد اخلاقی ترین روش ها نیز، لحظه ای درنگ روا نمی دارد. برای مستند کردن آن چه که گفته ام، چند نمونه پیش رو قرار می دهم، تا خواننده بداند که به جای محقق و « اهل قلم » با چه کسی طرف است. سه مورد از انگ زنی های آقای میرفطروس، در مورد نگارنده :

- ۱- میرفطروس : « نقد» آقای افرادی، متأسفانه، به **کیفرخواست دادگاه های اسلامی** شباهت دارد که در آن، با شیوه های «گزینشی» و با وصله - پینه کردن جملاتی ناقص و پراکنده، سعی شده تا این «دشمن خطرناک» را محکوم نماید!
 - ۲- میرفطروس : از آنجائیکه اینگونه نقدها از یک بنیاد ایدئولوژیک مایه می گیرند، در زبان کلمات و «استدلال» به نقدهای بینادگرایان اسلامی در ایران شباهت دارند، بهمین جهت است که **مورد « عنایت» روزنامه های جمهوری اسلامی (خصوصاً کیهان حسین شریعتمداری)** قرار دارند، یکی از آخرین نمونه های اینگونه «نقد» ها، مطلبی است از آقای بنام «احمد افرادی». پایان نقل قول
 - ۳- میرفطروس : «...لذا وی [افرادی] می کوشد با بکارگیری «ابر و باد و مه و خورشید و فلک» و با توسل به هر شیوه و شگردی (حتی پلید و پرونده ساز) عقاید و «انتقادات» خویش را «پیش» برد. چنین شیوه ای نشان می دهد که **روح پرونده ساز و دروغپرداز حزب توده (با حضور یا بی حضور کیانوری) هنوز در ذهن و ضمیر افرادی، حاکم است!**» پایان نقل قول
- نگاه کنید به مقاله ی « در پاسخ آوازه گری های یک «آوازه گر!»، علی میرفطروس، سایت عصر نو، ۶ فروردین ۱۳۸۶ » :

<http://www.asre-nou.net/1385/farvardin/6/m-mirfotros.html>

البته، فصیلت های اخلاقی آقای میرفطروس، تنها شامل حال من نشد. محققین و نویسندگان دیگری هم، که نقدی جدی و انتقادی، بر مقالات آقای میرفطروس نوشته اند، همین گونه مورد الطاف کریمانه و فاضلانه ی ایشان قرار گرفتند. برای آن که ادعایم را مستند کنم، سه نمونه در معرض نظر خوانندگان قرار می دهم :

۱- میرفطروس، در پاسخ به **دکتر جمشید فاروقی** : « آیا این شگفت انگیز نیست که اندیشه تجدید گرای مشروطه خواهانی مانند میرزا آقا خان کرمانی و میرزا فتحعلی آخوند زاده، در انقلاب ۵۷ به **تفکر تاجرگرای مشروعه خواهانی مثل آقایان کیانوری و دکتر جمشید فاروقی ... سقوط کرده بود؟** ». « فصلنامه کاوه، ش ۹۴، تابستان ۱۳۸۰، ص ۶۲ »

۲- میرفطروس، در پاسخ به خانم آزاده سپهری :

«... از آن جا بی که این گونه نقدها از يك بنياد ايدنولوژيك و مطلق گرايانه مايه می‌گیرد، در **زبان کلمات و استدلال به نقدهای بنيادگرایان و متعصبين اسلامی** در ايران شباهت دارند و بهمین جهت از توهين و دشنام و اتهام سرشارند. یکی از آخرين نمونه اینگونه نقدها، مطلبی است به نام: «**رؤیای آریایی روشنفکر ایرانی**» . کتاب «**هفت گفتار، علی میرفطروس، سال ۲۰۰۱، ص ۴۰**»

۳- دکتر مسعود حاتمی (علی میرفطروس)، در پاسخ به آقای نادر بکتاش: «... از آن جا بی که این گونه نقدها از يك بنياد ايدنولوژيك و مطلق گرايانه مايه می‌گیرد، در **زبان کلمات و استدلال به نقدهای بنيادگرایان و متعصبين اسلامی** در ايران شباهت دارند و بهمین جهت از توهين و دشنام و اتهام سرشارند. نمونه هایی از این گونه «نقد» ها را به قلم آقای به نام نادر بکتاش، در نشریاتی به نام «**آرش**»، انترناسیونال و غیره خوانده ایم...». هفته نامه «**نیمروز**، شماره ۴۲۲، جمعه ۶ تیرماه ۷۶، ص ۳۳»

بیهوده و از سر بازیچه نیست که آقای میرفطروس (در نوشته هایش) آن همه بر «**فضائل اخلاقی**» و «**کرامات انسانی**»، تأکید می کند!

یکی دیگر از شگردهای شناخته شده ی آقای میرفطروس آن است که با «**اعمال نفوذ**» و به کمک «**روابط قبیله ای**»، مسنولین رسانه های همگانی را (برای حذف و سانسور مقالات انتقادی، نسبت به فرمایشاتش) تحت فشار قرار دهد. (و هزار البته که، این تکاپوی فرهنگی آقای میرفطروس، در نشریات و سایت های اینترنتی جریانات سلطنت طلب، همواره نتیجه ی مثبت داده است!)

بر آن نیستم که (برخلاف آقای میرفطروس) بی ارانه ی سند حرفی زده باشم، از این رو، چند نمونه پیش روی خواننده قرار می دهم:

۱- حدود سه سال پیش، آقای **کیانوش توکلی** (مسئول سایت ایران گلوبال که - به اذعان قاطبه ی کاربران آن سایت - شخصی بسیار بردبار، مدارا گر و دموکرات منش است) از سوی آقای میرفطروس تحت فشار قرار گرفت، تا مقالات منتقدینش را کلاً «**حذف**»، و یا «**سانسور**» کند.

آقای کیانوش توکلی (به دنبال چندین جلسه گفتگوی بی نتیجه با آقای میرفطروس و یاد آوری این نکته به ایشان، که پذیرش چنین خواهش بی جایی، تن در دادن آشکار به سانسور است) مجبور شد، طی اطلاعیه ای رسمی (که در سایت ایران گلوبال درج شد و لینک اش در زیر خواهد آمد) بنویسد:

کیانوش توکلی: «علی میر فطروس از من خواست که منتقدین او را سانسور کنم»

<http://www.iranglobal.info/I-G.php?mid=2-1124>

آقای توکلی نمونه ی منحصر به فردی نیست که از طرف آقای میرفطروس تحت فشار قرار گرفته است. آقای دکتر احکامی (مسئول فصلنامه میراث ایران) نیز، که (از سوی آقای میرفطروس) با توقعی از این دست رو به رو شده بود، با **طنزی بسیار زیبا**، توقع بی جای ایشان را رد کرد. با هم بخوانیم:

دکتر احکامی: «**پژوهشگر، نویسنده، شاعر و متفکر به نام، آقای میرفطروس، در نامه ای که خواسته اند به چاپ نرسد، از اشتغالات و گرفتاری های مالی، فنی و فرهنگی، که سردبیر را از توجه به همه جوانب چاپ و انتشار مقالات باز می دارد، سخن گفته اند. ایشان در نامه خود از سردبیر خواسته اند که نقدها و یا مقالات افراد گمنام و بی نام و نشان را پیش از چاپ به دوستان محقق و نویسندگان مورد خطاب ارانه دهند تا جواب مناسب به طور همزمان چاپ گردد. اما این شیوه و روش «میراث ایران» نیست. روش ما با روش نشریات معتبری که آقای میرفطروس در آن قلم زده و می زنند تفاوت داشته و خواهد داشت. و از این رو، از اجابت خواست آقای میرفطروس معذوریم.**» فصل نامه میراث ایران، شماره ۳۱، برخورد آراء

من از واکنش بعدی آقای میرفطروس، در مورد آقای احکامی بی خبرم. اما، این را می دانم که آقای میرفطروس (در مقاله ای به نام: «**ما کی هستیم؟**») نگارنده [احمد افرادی] و هم آقای کیانوش توکلی را (به دلیل ممانعت از پذیرش حذف و سانسور مقالات منتقدینش) به «**وزارت اطلاعات جمهوری اسلامی**» چسباند.

آقای میرفطروس، در پیشانی مقاله ی «**ما کی هستیم؟**» می نویسد:

میرفطروس : « وزارت اطلاعات (جمهوری اسلامی) بجای ترور فیزیکی مخالفان رژیم در خارج و داخل کشور و صرف هزینه های سنگین مالی و تدارکاتی، بهتر است با طرحی حساب شده، مخالفان نظام را، بی حیثیت و بی اعتبار کند.» (توصیه امیر مُحَبِّیان: سردبیر نشریه رسالت) . « پایان نقل قول

لینک مقاله در زیر خواهم داد

مقاله ی « ما کی هستیم ، علی میرفطروس » http://www.mirfetros.com/ma_qui_hastim.htm
متن اولیه و حک و اصلاح نشده ی مقاله را ، در این جا بخوانید
http://seen-jeem-40tikke.blogspot.com/2006/04/blog-post_26.html
http://mashena.blogspot.com/2006/05/blog-post_08.html

کسی از آقای میرفطروس نپرسید که :

اولاً - آقای امیر مُحَبِّیان (سردبیر نشریه رسالت) این قدر بی فکر است که چنین دسته گلی به آب دهد و آن را مکتوب هم بکند ؟
ثانیاً - این مطلب در کدام شماره ی نشریه ی رسالت نوشته شد ؟!

می پرسم : جز این است که آقای میرفطروس ، با بهره بردن از این شیوه ی ... ، در کار مرعوب کردن منتقدین خود و ایجاد فضای خفقان و اختناق در محیط فرهنگی داخل و خارج کشور است ؟

گیریم که (به فرضِ محالِ اندر محال) سردبیر نشریه ی رسالت چنین خبطی کرده باشد. آقای میرفطروس ، با نوشتن این عبارت (در پیشانی مطلبش) چه می خواهد بگوید؟
یعنی ، احمد افرادی (که نقدی انتقادی بر مقاله ای از آقای میرفطروس نوشته است) و یا آقای کیانوش توکلی (که نقد احمد افرادی در سامانه اینترنتی اش درج کرد) عوامل جمهوری اسلامی هستند و می خواهند « مخالفان نظام جمهوری اسلامی را، بی حیثیت و بی اعتبار کنند ؟ »

امروز که (نه به بار است و نه به دار) آقای میرفطروس و ابوابجمعی سلطنت طلب اش ، با دگر اندیشان این می کنند ، وای به حال ما و ملت ، اگر اینان فردا به قدرت برسند .

آقای میرفطروس ، در بخشی از مقاله ی « ما که هستیم » (که در سایت ایشان درج شده است) می نویسد :
میرفطروس : « آیا این عنایت و استقبال خوانندگان نیست که اینک **خواب را از چشم حسین شریعتمداری (کیهان تهران) و افرادی از عوامل او در خارج از کشور ربوده است؟** . پایان نقل قول

به قول شاملو : روزگار غریبی است !

مورد سوم ، از فشار و « شانتاژ » آقای میرفطروس علیه مسئولین سامانه های اینترنتی :

متعاقب نشر نقدی از من (در واقع لینک آن نقد) در سامانه ی اینترنتی « کانون پژوهش ایران شناختی » ، آقای میرفطروس و ابوابجمعی داخل کشور اش ، استاد جلیل دوستخواه (مسئول سایت مذکور) رابه باد توهین و تهدید گرفتند که ، به چه حقی لینک مقاله ی مرا ، در سایت اش درج کرده است !!

بخشی از مآووقع را ، (به روایت استاد دوستخواه) باز نویسی می کنم و سپس لینک مربوطه به آن را (محض اطلاع و اطمینان خوانندگان) در زیر می آورم :

دکتر جلیل دوستخواه می نویسد :

« ۱۰ - 'نقدها را بود آیا که عیاری گیرند؟' : 'چالشی ویرانگر یا گفتمانی سازنده؟

در پی نشر نقد آقای احمد افرادی بر نوشته های آقای علی میرفطروس در پنجاه و هفتمین هفته نامه ی ایران شناخت ، آقای مسعود لقمان ، در رایان پیامی از دفتر روزنامه در تهران - که خواسته است متن آن نشر نیابد - برافروخته و کلافه

از آنچه در بررسی و نقد نوشته‌های آقای میرفطروس به گفتاورد از تارنمای عصر نو در ایران‌شناخت بازنشرداده‌شده‌است، نگارنده‌ی این یادداشت [دکتر جلیل دوستخواه] را با لحنی و واژگانی نکوهیده و تهمت‌هایی را بر او روا دانسته‌است که یادآور لحن و زبان آن – به تعبیر " فروغ فرخ‌زاد " – "مجله‌ی پست پنج ریالی" در برخورد با این و آن در چهل و چند سال پیش از این است.

...

آقای پیام جهانگیری نیز، در رایان‌پیامی از شیراز، بی‌تاب و شتاب‌زده و – به گفته‌ی خودش – شگفت‌زده از بازنشر همان نقد، بی‌هیچ گونه بررسی و تحلیل بردبارانه و فرهیخته و سازنده‌ای از درونمایه‌ی آن، به کلی‌گویی و ارزش‌داوری – آن هم با واژگانی مبتذل و روزمره و به‌دور از شأن و پایگاه خود (که من بر آنها تأکید کرده‌ام) – نشست و چنین نوشته است:

درود بر شما جناب دکتر دوستخواه ارجمند، راستش من خیلی از مطلب بی‌ارزشی که شما در نقد استاد عزیز دکتر علی میرفطروس بدان لینک داده‌اید شگفت زده شده‌ام. انتقاد، برای ارتقاء و بهبود نقاط ضعف بسیار ضروری ست، اما نقد علمی با هوچی‌بازی و تخریب شخصیت تفاوت دارد. این مطلب آن قدر مضحک است که تنها درج آن در وبلاگ‌های شخصی رواست. ظاهراً شما این مطلب را بار دیگری نیز درج نموده بودید و دکتر رامون به آن پاسخ داده بودند. حال چرا و به دلیل دوباره کاری کرده و این مطلب بی‌ارزش را بر روی سایت قرار داده اید جای بسی تأمل دارد. اصلاً نمی‌دانم چرا مدتی ایست شما به پاسخ‌های آبیکی از افراد غیرمتخصص برای کوبیدن دوستان تان (مسعود لقمان عزیز و دکتر میرفطروس نازنین) روی آورده اید. به عنوان دوستدار و دلسوز شما استاد گرامی و تارنمای ارزشمند ایران شناخت - که آن را خانه خود می‌دانم - رویکردهای تقابلی اخیرتان را به مصلحت نمی‌بینم...

و سرانجام، شخص آقای میرفطروس (همانا با نام واقعی‌ی خود) ، تنها به قاضی رفته و خوش حال بازگشته، به پیش صحنه آمده و در رایان‌پیامی به این نگارنده، چنین نوشته‌است

↓
سخنی با دوست
(با دکتر جلیل دوستخواه)

دوست بزرگوارم جناب آقای دکتر دوستخواه:

ما طرفداری خورشید حقیقت کردیم
آن زمانی که هُما، سُخرهء خُقاش نبود

با درود فراوان و آرزوی سلامتی و سرفرازی. این دوّمین باری ست که من در بارهء دکتر محمد مصدّق و کتاب جدیدم با شما سخن می‌گویم .

به ظاهراً کتاب «دکتر محمد مصدّق؛ آسیب شناسی یک شکست» (که متأسفانه در زمانی کوتاه به چاپ دوم رسیده است!) و نیز باز چاپ بحث قدیمی من با نام «نکاتی در بارهء دوران رضا شاه» ... خوشایند جنابعالی نبوده آنچنانکه نه تنها مرا «مصدّق ستیز» نامیده اید، بلکه حتّی «ایران ستیز» نیز دانسته اید!!، نمی‌دانم که آیا شما به تبعات حقوقی و قانونی این گونه اتهامات خطرناک «ضد امنیتی»، آگاه هستید یا نه؟ اما در هر حال بقول بایزید بسطامی: -«نیکا شهری که بدش من باشم!» ...

...

چاپ سنوآل انگیز و غیر موجههء مقالهء کهنهء فردی بنام افرادی می‌تواند در شمار همین تمسک‌ها و تشبّث‌ها باشد، این اقدام در عین حال، می‌تواند نوعی «واکنش دفاعی» در برابر انتقادات شاگردان و دانشجویان شما ... باشد... آیا بهتر و شایسته تر نبود که شما پیش از نشر آن جعلیات، از این کمینه در بارهء کم و کیف آن به اصطلاح «نقد»، پرسش می‌کردید؟ شما نیک می‌دانید که بسان برادر «حاتم طائی»، برای افرادی اینچنین، «بدنامی» از «گمنامی» بهتر است لذا اگر آن جوانک جوّیای نام، پس از گذشت سال‌ها، هنوز نیز بر طبل «آوازه‌گری» هایش می‌کوبد، بر وی حرجی نیست، آنهم در زمانهء پستی که «سنگ‌ها را بسته و سگ‌ها را رها کرده اند»، اما شما که حدود ۵۰ سال با شاهنامهء فردوسی، «همدل و همراز» بوده اید، با انتشار این جعلیات و جوّسازی‌ها، نسَب به اخلاق یا آئین جوانمردی کدامین شخصیت شاهنامه می‌برید؟ و یا چگونه جعلیات این فرد را «روشن‌گر» نکته‌های کلیدی و مهمّی در شناخت راستین و بی‌خدشه و تحریف رویدادهای يك سدهء اخیر در تاریخ میهن ما» می‌دانید؟! ...

...

راستی را! شما که در سال های جوانی در همان «حزب طراز نوین»، دکتر مصدق را «نوکر امپریالیسم» و «پیر گفتار خرف» نامیدید و با اقدامات ایران سوز، باعث تضعیف و شکست نهضت ملی گردیدید، اینک چگونه به طلبکاری از کسی برخاسته اید که در سراسر کتاب خود، مصدق را «ایران پرست پُرشور»، «یکی از برجسته ترین، شریف ترین، فسادناپذیرترین و پاک ترین نمایندگان مشروطه خواهی»، و... نامیده است.

به نظر من: انسان باید دارای جانی عرفانی و ذهنیتی عقلانی باشد تا چونان شاهرخ مسکوب، صادقانه و شجاعانه، رسوبات آن «حزب طراز نوین» را از ذهن و زبان بزدايد تا بسان آئینه ای زلال، درک و دریچهء روشنی از دوران رضا شاه در برابر اکنونیان و آیندگان بگشاید.

...

دوستدار
علی میر فطروس

پاریس ۲۰ اکتبر ۲۰۰۸

دکتر جلیل دوستخواه ، در بخش پایانی شرح ماوقع ، زیر عنوان « ویراستار یادآوری می کند » ، می نویسد :

دکتر جلیل دوستخواه : « نگارنده ی پیام [دکتر دوستخواه] در برخورد با منتقد کار خود [علی میر فطروس] ، به شیوه ی ابتکاری تازه ای دست یافته است که بر پایه ی آن ، می توان مخاطب را هم "دوست" ، "دوست بزرگوار" و مانند آن خواند و خطاب خود بدو را با " درود فراوان و آرزوی سلامتی و سرفرازی" برای او آغاز کرد و با "آرزوی خجستگی های فراوان در هفتاد و پنجمین سال تولد" و "عرض پوزش و احترام" و مهر واژه ی "دوستدار" پیش از امضا، به پایان رساند و در همان پیام، بدترین دشنام ها و ناسزاها را بی دریغ و با گشاده دستی هر چه تمامتر، نثار او کرد و فراتر از آن، تهمت هایی یکسره ساختگی و با درون مایه ای خندستانی بر او برشمرد و در آخر کار هم، نعل وارونه زد و با طلبکاری، در پوشش زشت ترین پرونده سازی ها، به منظور هراس افکنی در دل مخاطب، از "تبعات حقوقی و قانونی این گونه اتهامات خطرناک «ضد امنیتی»» دم زد! (چشم همه ی شیفتگان فضل و کمال "حضرت استاد ی روشن!")

به راستی که -- به گفته ی فردوسی " -- سخن ها به کردار بازي بود "

.....
"یک سینه سخن دارم، همین شرح دهم یا نه؟"

اما وقت تباه کردن هم حدی دارد! هرآنچه را که باید در این صفحه بیاورم، آوردم. اکنون دیگر نوبت خواننده ی تیزبین و نکته سنج است که سره را از ناسره و "مار" را از "نقش مار" باز شناسد و آن "غریبال به دست از عقب کاروان آینده" هم -- که نیما ی بزرگ گفت -- در راه است. بانگ خشمگینانه ی شاملوی بزرگ هم در گوش جانم طنین افکن است: "بس کنید ادامه ی این عبث را که ملال انگیزست!" « پایان گفته ی استاد جلیل دوستخواه

آدرس اینترنتی نوشته ی دکتر جلیل دوستخواه :

http://iranshenakht.blogspot.com/2008_10_01_archive.html

مورد چهارم :

مورد بعدی ، در ربط با تهدید آقای پرویز قلیچ خانی (مسنول گاهنامه ی آرش پاریس) از سوی آقای میر فطروس است .

با درج نقد من (بر نوشته ای از آقای میر فطروس) آقای میر فطروس ... در نامه ای که کلیشه آن در « آرش » شماره ۸۴ درج شده است (خواننده می تواند آن را در آدرس اینترنتی زیر بیابد) آقای قلیچ خانی را تهدید به این کرد که ، « ماجرای تلویزیون رفتن » ایشان در زمان شاه را، همراه با عکس ها و اظهارات مربوطه ، در کتاب جدیدش رو خواهد کرد .

با هم بخوانیم :

آقای پرویز قلیچ خانی هنوز عزیز !

از این که پیشاپیش از چاپ پاسخ من به جعلیات آقای افرادی . شرکا و عذر خواسته اید ، سپاسگزارم . .. حال که می خواهید معروف شوید و در تاریخ بمانید آیا اجازه می دهید که در زیرنویس و پیوست کتاب در دست انتشارم ، جملات و « عکس های تاریخی » شما را - برای ثبت در تاریخ - چاپ و منتشر کنم ؟

منتظر نظر شما هستم . شماره ۵ فاکس ۰۱۴۳۷۳۳۳۴۴

علی میرفطروس ، ۱۵ مارس ۲۰۰۶

حال می پردازم به مقاله ی « در باره ی " آسیب رسانی به حافظه تاریخی " ، حسن اعتمادی ، گویا نیوز ، چهارشنبه ۳۰ بهمن ۱۳۸۷ » و فرمایشات نویسنده یا نویسندگانش :

« سخنی در اخلاق نقد نویسی » ، بخشی از عنوان اصلی مقاله ی مذکور است . یعنی ، نویسنده بر سر آن است که « اخلاق نقد نویسی » را به من (احمد افرادی) بیاموزد . از این رو ، در یکی از سوتیترهای مقاله اش ، بر این معنی تأکید می کند :

« شایسته است که بدون توهین و تخریب پژوهشگران ، ضمن بررسی دوران پُر آشوب زنده یاد دکتر محمد مصدق (که سرنوشت سیاسی دیروز و امروز ملت ما را شکل داده) به جای « آسیب رسانی به حافظه تاریخی » ، به غنای حافظه تاریخی نسل کنونی ، کمک کنیم » پایان نقل قول

پاسخ :

من نمی دانم ، « کمک کردن ، به غنای حافظه ی تاریخی نسل کنونی » چه معنای محصلی دارد ! اما ، در مورد بخش اول فرمایش آقای نویسنده (یعنی ، اجتناب از توهین) از ایشان می پرسم :

شما که می خواهید « اخلاق نقد نویسی » را ، به دیگران (از جمله ، نگارنده) بیاموزید ، چه گونه است که در همان آغاز نوشته تان (با آوردن سخنی از سعدی) مرا جاهل می خوانید ؟ !

نویسنده (به نقل از سعدی) : « سُنّت جاهلان است که چون به دلیل ، از خصم فرومانند ، سلسله خصومت بجنبانند » .

پاسخ :

آقای محترم ! من هم بر این باورم : آن که از احتجاج فرومی ماند ، زنجیر خصومت می چرخاند و زبان هتاک می گزیند . می گویند نه ! نوشته ی تان را ، یک بار دیگر بخوانید .

در بخش اول نقد « آسیب رسانی به حافظه ی تاریخی » ، به یکی از سوء استفاده های آقای میرفطروس ، از کتاب « خواب آشفته ی نفت » اشاره کردم و از آقای میرفطروس پرسیدم : « تعبیری که سال ها پیش از این ، از ذهن آقای محمد علی موحد گذشته است و از حدود ده سال قبل (به صورت سندی مکتوب) در کتاب « خواب آشفته ی نفت » حضور دارد ، چه گونه می تواند ماحصل تأملات و تحقیقات تاریخی آقای میرفطروس باشد؟! » پایان نقل قول

آقای نویسنده ، از من می پرسد :

« کجا آقای میرفطروس، این تعبیر رایج و معمولی را «نتیجه‌تأملات و تحقیقات تاریخی خود» دانسته است؟ آیا منتقد گرامی، آنقدر هوش و حواس خوانندگان را «دست کم» گرفته که می پندارد هر کزافه ای را باور کنند؟... واقعاً در برابر این شگردهای غیر اخلاقی چه می توان گفت؟! آیا آقای افرادی می خواهد که «به هر قیمتی» (حتی با سوء استفاده از غلط های چاپی کتاب)، مستندات «آسیب شناسی یک شکست» را «بی اعتبار» جلوه دهد تا از «آسیب پذیری افسانه های تاریخی» جلوگیری کند؟» پایان نقل قول

گزاره ی بالا را ، به مفرداتش تجزیه می کنم ، تا هم در پاسخگویی ، خلطی به وجود نیاید و هم موردی از قلم نیفتد:

-۱-

نویسنده می فرماید : « آیا آقای افرادی می خواهد که «به هر قیمتی» (حتی با سوء استفاده از غلط های چاپی کتاب)، مستندات «آسیب شناسی یک شکست» را «بی اعتبار» جلوه دهد؟ » .پایان نقل قول

پاسخ :

اولاً - آقای محترم ! منظور تان ، از «به هر قیمتی» چیست . ممکن است واضح تر بنویسید !
من کتاب آقای میرفطروس را نقد کردم و مورد به مورد (با ارائه ی سند) ناراستی های کتاب و بی اطلاعی نویسنده اش (از تاریخ معاصر ایران) را در معرض نظر خوانندگان قرار دادم . شما هم اگر می توانید ، با رجوع به آن موارد و ارائه ی دلیل ، نادرستی عرایض مرا اثبات کنید .

دوماً - می فرمایید که ، همه ی آن « خطاهای فاحش تاریخی » ، « جعل » و « تحریف » و « سند سازی » های کتاب «آسیب شناسی یک شکست» ، « غلط های چاپی » بود؟! و هیچ قصد شوخی هم ندارید ؟

با این همه، شما یک نمونه ، دال بر ادعایتان ارائه بفرمایید ، تا من (از این بابت) هم از شما و هم از خوانندگان پوزش بطلبم .

نویسنده می فرماید : « کجا آقای میرفطروس، این تعبیر رایج و معمولی را «نتیجه‌تأملات و تحقیقات تاریخی خود» دانسته است؟ » .پایان نقل قول

پاسخ :

آقای محترم ! تعبیر رایج ، معنایش این است ، که قاطبه ی پژوهشگران تاریخ معاصر ایران و یا شمار قابل ملاحظه ای از آنان، آن تعبیر را در کتابشان به کار برده باشند . به عنوان نمونه ، « قیام » نامیدن « رویداد ۳۰ تیر ۱۳۳۱ » ، تعبیری رایج است .

« تعبیری » را که آقای میرفطروس ، از آقای موحد « برداشت » و در کتاب «آسیب شناسی یک شکست» ، به عنوان « تأمل » تاریخی خود ثبت نمود ، « تعبیر رایج » نیست ، بلکه منحصر به آقای محمد علی موحد (در کتاب « خواب آشفته ی نفت ») است .

نویسنده می فرماید : **کجا** آقای میرفطروس، این تعبیر رایج و معمولی را «نتیجه‌تأملات و تحقیقات تاریخی خود» دانسته است ؟ آیا منتقد گرامی، آنقدر هوش و حواس خوانندگان را «دست کم» گرفته است ... » پایان نقل قول

پاسخ :

آقای محترم ! باور بفرمایید ، من « هوش و حواس خواننده را هیچ « دست کم» نگرفته ام . آن چه را که من « دست کم » گرفته ام ، بلندی دیوار حاشای شما است !

با هم ، صفحه ی ۳۰ کتاب «آسیب شناسی یک شکست» را از نظر می گذرانیم ، تا ملاحظه بفرمایید که شما ، در کجا ، تعبیر آقای موحد را ، به مثابه ی « نتیجه ی تأملات و تحقیقات تاریخی خود » به خواننده جا زده اید :

میرفطروس : « ... در تاریخ نویسی نوین به روحیات ، خصوصیات روانی و سود و سودهای آشکار شخصیت های سیاسی نیز توجه شایانی می شود . این امر در باره سیاستمداران دوره ی پرخروش تهضت ملی کردن صنعت نفت و خصوصاً در تغییر مواضع یا تصمیم های متناقض رهبران سیاسی این عصر ، **قابل تأمل بیشتری است** .
به عبارت دیگر : در شرایط حساس و سرنوشت ساز، مردان و رهبران بزرگ نیز دچار ترس و تردید می شوند : تصمیم ناگهانی و غیر منتظره ی مصدق در تغییر رئیس شهربانی کل کشور (سرتیپ مدبر) و انتصاب شتابزده ی سرتیپ محمد دفتری به جای وی و همزمان ، واگذاری مقام فرمانداری نظامی تهران به سرتیپ دفتری در صبح ۲۸ مرداد ، به چه معنی می توانست باشد ؟

با توجه به پیوندهای فامیلی بین مصدق و سرتیپ دفتری و وابستگی آشکار سرتیپ دفتری با شاه و دربار، آیا مصدق در آخرین لحظات با انتصاب وی به ریاست شهربانی کل کشور و فرمانداری نظامی تهران ، می خواست تا با ایجاد نوعی « حفاظ فامیلی و امنیتی » ، خود و یارانش را از آسیب های احتمالی نیروهای مخالف، مصون و محفوظ بدارد ؟». صص ۳۰ و ۳۱

البته، این ادعای آقای میرفطروس (با بیانی متفاوت) در جای دیگر کتاب شان نیز تکرار شده است ، که (به خاطر اجتناب از پرگویی بیشتر) از بازنویسی اش می گذرم .

نویسنده می فرماید :

« او [احمد افرادی] با سوء استفاده از فضای آزاد سایت های موجود، باز، «کشتی به خشک رانده» و یار دیگر با تحریف و تخریب و افتراء، به «آسیب رسانی به حافظه تاریخی»، اقدام کرده است! این شگردها، یادآور سخن معروف سعدی است که گفت: **«سنت جاهلان است که چون به دلیل، از خصم فرومانند، سلسله خصومت بجنبانند** ». پایان نقل قول

پاسخ :

آقای محترم ! جاهل کسی است که ، به دلیل ناتوانی در پاسخگویی (با وقاحت و بی شرمی) به توهین متوسل شود . به علاوه ، واژگان « تحریف » و « افتراء » ، معنا دارند . کجای نقد من « تحریف » بود و کجایش « افتراء » ؟ لطفاً ، به جای « رگ های گردن ، به حجت قوی » ، « دلایل قوی و معنوی » بیاورید و مصادیق « تحریف و تخریب و افتراء » ، را (در نقدهای من ، بر کتاب آقای میرفطروس) نشان دهید . تا سیه روی شود، هر که در او غش باشد.

نویسنده (از قول آقای میرفطروس) می فرماید : « در جامعه ما از «فضیلت» تا «ردیلت» راهی نیست ». پایان نقل قول

پاسخ :

آقای محترم ! برخلاف فرمایش آقای میرفطروس، من بر این باورم که از «ردیلت» تا «فضیلت» راهی دراز (گاه طی نشدنی) در پیش است . پیش شرط رسیدن به « فضیلت » ، صفای درون است که برخی ، هیچ بهره ای از آن نبرده اند.

می گوئید نه. به ادبیات نوشتار ی مقاله ی خود نگاهی ببندازید، تا به عرض برسید.

نویسنده می فرماید : « این امر، مسئولیت سردبیران سایت های معروف فارسی زبان را دوچندان می کند تا در «لقافهء نقد و انتقاد» حرمت قلم و اندیشمندان صاحب نام، در « ردیلت» های رایج برخی افراد، مورد تهاجم و تاراج قرار نگیرد.». پایان نقل قول

پاسخ :

آقای محترم !

اولاً - ممکن است بفرمایید ، این « اندیشمند صاحب نام » کیست و « حرمتش » کجا « مورد تهاجم و تاراج » قرار گرفته است ؟

ثانیاً - « ردیلت » ، خصلت و خصوصیت کسی است که ، با استفاده از « پیوند های قبیله ای » و فعال ساختن همان ساز و کارهای آشنای عصر آریامهری (فرمان از بالا) سردبیران سایت ها و نشریات را (به اشکال مختلف تحبیب - و اگر نشد - تهدید) تحت فشار قرار می دهد ، تا منتقدینش را سانسور سازند .

به علاوه (باید به عرضتان برسانم) گرچه ما « اندیشمند صاحب نام » بسیار داریم ، اما ، به برخی کسان ، اصطلاح « غلط مشهور » بیشتر برآورده است .

:

می فرماید : « آقای افرادی - پس از گذشت سال ها - اینک ، ضمن رونویسی و «هضم» مطالب آقای میرفطروس ، نوشته است :

« انقلاب اسلامی و پی آمدهایش ، سبب ساز تکانه ای کم سابقه در جان و جهان روشنفکران و خرد ورزان ایرانی شده است . شک در میراث فکری و فرهنگی گذشتگان ، از محدوده ی انگشت شمار اندیشمندان و پژوهشگران فراتر رفت و (به مثابه ی ضرورتی عاجل) در میان اهل نظر و روشنفکران رویگری عام یافت ... و خرد ورزانی ، از نخله های گوناگون سیاسی ... در خوانشی دگرگونه ، «تاریخ حزبی و گروهی» و روایت های مألوف و مقبول عام تاریخ معاصر ایران را به چالش و پرسش کشیده اند...» (پایان نقل قول)

پاسخ :

۱- آقای محترم ! من از سرچشمه می نوشم . به علاوه ، اگر قرار باشد از کسی رونویسی کنم (که نیازی به آن ندارم) یقین داشتم باشید ، آن کس آقای میرفطروس نیست .

به علاوه (گرچه نیازی نبود) اما ، من در همان دو خط آغازین بخش اول نوشته ام (در ربط با موضوع) به کتاب **زنده یاد محمد مختاری** ارجاع دادم . آن هم از این بابت که ، هم حقی از محمد مختاری ادا شده باشد و هم خواننده ی علاقمند ، در کار او کنجکاو شود .
آن ارجاع را (محض یاد آوری) بازنویسی می کنم :

« زنده یاد محمد مختاری ، در کتاب « تمرین مدارا » می گوید : « انقلاب ... ذات ما را عریان کرد . ما را واداشت به دیدن و دریافتن این که ، چه بوده ایم و نمی دانستیم . با انقلاب شروع کردیم به داوری در باره بازدارندگی های خویش ، و فاصله گرفتن از آن ها . یعنی فاصله گرفتن از ساخت های مستقر فرهنگی - تاریخی... » . پایان نقل قول

دیگر آن که ، من با گوشت و پوست و استخوان لمس کرده ام که ، نوشته های تحقیقی پژوهشگرانی مثل ماشاء الله آجودانی ، آرامش دوستدار و ... ماحصل جان کندن روحی و جسمی یک عمر آن ها است . از این رو (برخلاف برخی محقق نما ها) آن قدر از وجدان پژوهشی بهره برده ام ، که اگر ذره ای شک کنم ، مفهومی یا عبارتی را جایی خوانده ام و ماحصل تأملات من نیست ، آن را بین دو قلاب می گذارم و یا ، در بخش ارجاعات تذکر می دهم .
حساسیت من در مورد سرقت های ادبی و کوشش در افشای آن ها ، درست به همین دلیل است

اما ، برای آن که با مفهوم رونویسی آشنا شوید ، دو نمونه در معرض نظرتان قرار می دهم :

نمونه ی اول :

دکتر عباس میلانی : « ... پیچیدگی و چند لایگی و در هم تنیدگی واقعیت تاریخی را به جوازی برای کم خوانی و پر نویسی مبدل کرده است » . « عباس میلانی ، تجدد و تجدید ستیزی ، چاپ اول ، ۱۹۹۸ ، ص ۱۵ »

میرفطروس : « متأسفانه آشفتگی های سال های اخیر به جوازی برای کم خوانی و پر نویسی بسیاری از شاعران ما بدل شده است . » میراث ایران ، زبان پارسی را دریابیم ، شماره ۲۹ ، ص ۶۲ »

نمونه ی دوم :

زنده یاد شاهرخ مسکوب ، در کتاب « چند گفتار در فرهنگ ایران ، شاهرخ مسکوب، چاپ اول، پاییز ۱۳۷۱، ص ۱۹۰ » می گوید :

« در حافظ نیز حادثه بدل به " واقعه " می شود، واقعه به معنایی که او می گوید - رویدادی یگانه، بزرگ و بی برگشت که مرگ مظهر بارز آن است (به روز واقعه تابوت ما ز سرو کنید...)» پایان نقل قول

آقای میرفطروس ، همین معنی را با کمی تغییر (که از قضا ناظر بر بی مایگی او، در زمینه ادبیات است) در کتاب هفت گفتار ، علی میرفطروس ، سال ۲۰۰۱، صص ۲۱-۲۲ به نام خود ثبت می کند :

میرفطروس : « ... مثلاً در بیت : " به روز واقعه تابوت ما ز سرو کنید / که مرده ایم به داغ بلند بالایی " حافظ ، واژه " واقعه " را با آگاهی - به جای مثلاً حادثه ، ضایعه ، فاجعه و... بکار برده زیرا گذشته از ایهام و چند معنایی این واژه - تنها " واقعه " به معنای مرگ و موت است .» پایان نقل قول

البته ، آقای میرفطروس ناشیانه ، لغات ضایعه و فاجعه را به دنبال حادثه و واقعه می آورد ، تا رد گم کند . در حالی که لازم نیست حافظ شناس باشیم تا دریابیم که واقعه و حادثه هیچ سنخیتی با ضایعه ، فاجعه ندارند .

آقای نویسنده می فرماید : « حیرت انگیزتر اینکه ، آقای افرادی، دربخش نخست نوشته اش، مدعی است که اصطلاح «تاریخ ملی» و «ملی کردن تاریخ» از آقای داریوش همایون است» که از حدود ۲۷ سال پیش، درنوشته هایش مکرر کرده است» (پایان نقل قول)، در حالیکه اگر وی اندکی؛ به زبان انگلیسی، فرانسسه یا آلمانی، آشنائی داشت، می توانست که با یک کلیک کوچک در «گوگل» یا «یاهو»، معادل این اصطلاح ۱۰۰ ساله را در زبان ها و فرهنگ های مذکور بیابد. « پایان نقل قول

پاسخ :

آقای محترم !

۱- زبان دانی ارزانی آقای میرفطروس ، که حتی یک سند از اسناد وزارت خارجه ی فرانسه (کشوری محل اقامتش) در کتابش نیامده است ، تا خواننده با نگاه دولت وقت فرانسه ، به نهضت ملی و کودتای ۲۸ مرداد ، آشنا شود. از اسناد وزارت امور خارجه ی آمریکا (مندرج در کتاب آقای میرفطروس) بگذریم که تماماً برگرفته از کتاب محمد علی موحد، بابک امیر خسروی و کتاب دو جلدی « اسناد سخن می گویند ، دکتر احمدعلی رجایی » بوده است . اما، مورد جالب و رقت انگیز آن جاست که ، آقای میرفطروس (برای نشان دادن زباندانی اش) پس از آن که چند سطر از کتاب ترجمه شده ی « خاطرات ثریا اسفندیاری» را ، در کتاب خود می آورد ، به منبع فرانسوی آن کتاب ارجاع می دهد!

۲- در مورد دو اصطلاح « تاریخ ملی» و «ملی کردن تاریخ» (از آن چه که من گفتم) حیرت نکنید . « تاریخ ملی » ، یا « ملی کردن تاریخ » ، گرچه در زبان های دیگر وجود دارند ، اما هیچ ربطی به تاریخ معاصر ایران و آن چه که آقای داریوش همایون گفت ندارند. در مورد نتایج جستجو ، در ماشین جستجو گر «گوگل» و « یاهو » نیز ، همین پاسخ را می توان داد:

تاریخ ملت های دیگر (عموماً) ملی است. زیرا با مشکل صدسال اخیر کشور ما رو به رو نیستند. ما تاریخ معاصر مدونی نداریم ، که بر سر آن ، بین جریانات سیاسی گوناگون (اعم از چپ ، ملی ، مذهبی ، سلطنت طلب) توافق باشد. در واقع ، « ملی کردن تاریخ » ، همان طور که آقای همایون می گوید ، « درآوردن تاریخ از حالت وابستگی گروهی » است.

کدام کشور دیگری سراغ دارید که ، در نوشتن تاریخ شان با چنین مشکلی رو به رو باشند؟ میرزا کوچک خان و یا کلنل پسیان ، از نظر ملیون قهرمانان ملی هستند، اما هواداران پادشاهی ، نگاهی دیگر به آن ها دارند . نمونه ی روشن تر اش ، قضایای ۲۸ مرداد است ، که شما ، سلطنت طلب ها آن را « قیام ملی ۲۸ مرداد » می خوانید و بقیه نیروهای سیاسی ، آن را « کودتای ۲۸ مرداد» می نامند.

محض اطلاع خوانندگان :
علت برآشفتن آقای اعتمادی آن است که آقای میرفطروس ، همین مفهوم (« ملی کردن تاریخ ») را ، از کتاب داریوش همایون می گیرد و (پس از تغییر ادبیات نوشتاری) آن را به مثابه تأملات تاریخی خود ثبت می کند :

داریوش همایون (سال ۱۹۸۲) : « **درآوردن تاریخ از حالت وابستگی گروهی** و به تعبیری ، **ملی کردن تاریخ** اخیر ایران ، به یک عامل اصلی **کشمکش میان گروه های گوناگون** پایان خواهد داد » پایان نقل قول « کتاب دیروز و فردا ، ص ۱۰۹ »

میرفطروس (۱۹۹۹) : رویدادهای تاریخی را باید از عرصه ی **منازعات سیاسی** خارج کرد. ... **درک ملی از تاریخ** ، باعث **همبستگی ملی ما خواهد شد** . « رو در روبا تاریخ ، سال ۱۹۹۹ ، ص ۸۵ »

در بخش نخست مقاله ی « آسیب رسانی به حافظه ی تاریخی » ، نوشتم :
« اگر منطق نفس گیر و حضور قاطع جباریت ، از وقایع نگاران و مورخین دیروز ، دلان مظلمه ای می ساخت ، تا تاریخ به روایت دربار نویسند و قلم به ذائقه ی قبله ی عالم بچرخاند ؛ امروز ، اخلاف آن مورخین ، حتی در غیبت آن ساز و کار نیز ، تاریخ به همان عادت مألوف و قرار معهود می نویسند » (پایان نقل قول از آن جا که ، آقای نویسند (در پاسخ به نقدهای من) لقمه ی دندان گیری نمی یابد (به مصداق سنگ مفت ، گنجشک مفت) حکم می فرماید که عبارت بالا از من (احمد افرادی) نیست ، بلکه از نویسنده ی دیگری است !!

البته ، دلیل و شاهد خواستن از ایشان ، توقع بی جایی است ، که به من و خواننده ی مقاله ی ایشان نیامده است . با هم بخوانیم :

نویسنده : « شگفتا! شگفتا که این سخن درست (که از نویسنده دیگری است)، آقای افرادی را چنان شوریده کرده که گویی خلف صدق ابوالفضل بیهقی است که اینک به طلبکاری تاریخ و تاریخ نویسان نشسته است!!» پایان نقل قول

پاسخ :
آقای بسیار محترم و اخلاق مدار ! « این سخن درست » ، از کدام « دیگر » ی است ؟ اگر قصد مغلظه ندارید ، چرا سند رو نمی کنید ؟ این « دیگری » کیست و این جمله در کجا نوشته شده است؟!

یک بار گفتم و این جا تکرار می کنم :
من با گوشت و پوست و استخوان لمس کرده ام که ، نوشته های تحقیقی پژوهشگرانی مثل ماشاء الله آجودانی ، آرامش دوستدار و ... ماحصل جان کندن یک عمر آن ها است . از این رو (برخلاف برخی محقق نما ها) آن قدر از وجدان پژوهشی بهره برده ام ، که اگر ذره ای شک کنم ، مفهومی یا عبارتی را جایی خوانده ام و ماحصل تأملات من نیست ، آن را بین دو قلاب می گذارم و یا ، در بخش ارجاعات تذکر می دهم .
حساسیت من در مورد سرقت های ادبی و کوشش در افشای آن ها ، درست به همین دلیل است.